



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر  
موضوع جزئی: ترتب - بررسی مقدمه دوم محقق نایینی - اشکال سوم و چهارم  
و پنجم و ششم  
سال دهم  
تاریخ: ۲۳ / آبان / ۱۳۹۷  
مصادف با: ۶ ربیع الاول ۱۴۴۰  
جلسه: ۲۲

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

در مقدمه دوم از مقدمات بحث ترتب که محقق نایینی ذکر کرده‌اند اشکالاتی مطرح شده که در جلسه قبل به دو اشکال اشاره کردیم؛ اشکال اول از صاحب منتقی الاصول و اشکال دوم نیز از محقق اصفهانی بیان شد. البته همانطور که در جلسه قبل عرض شد اشکال اول محقق اصفهانی متضمن سه ایراد است.

### اشکال سوم

محقق نایینی معتقد است اگر شرط، قید حکم باشد و به موضوع بر نگردد، به عنوان یک مجعول شرعی تلقی نمی شود. به عبارت دیگر (همانطور که در یکی از بیاناتی که در توضیح مراد محقق نایینی گفتیم) زمام امور احکام و تشریح از دست شارع خارج می شود. زیرا معنای رجوع قید به حکم این است که اگر این قیود باشند حکم ثابت است و چون این قیود و شروط امور تکوینی می باشند، پس در واقع اصل جعل و تشریح از ید اختیار شارع خارج می شود.

محقق اصفهانی می فرماید: اگر شرط، مشروط یا هر دو مجعول شرعی باشند کفایت می کند که به نوعی زمام امر آن امور در دست شارع باشد. چه کسی گفته اگر شرط را به حکم برگردانیم زمام امر تشریح از اختیار شارع خارج می شود؟ اصلاً این گونه نیست. آن چه که وجود دارد این است که در بعضی از موارد تبعیت وجود ندارد، اما این که به طور کلی در صورت رجوع شرط به حکم امر تشریح از ید اختیار شارع خارج شود سخن درستی نیست.

اگر خود حکم از طرف شارع جعل شود، کافی است تا بگوییم یک مجعول شرعی است. اگر شرط از طرف شارع جعل شود، کافی است تا بگوییم یک مجعول شرعی است. اگر هر دو نیز مجعول شرعی باشند، اسناد آن‌ها به شارع واضح تر و روشن تر است. لذا ایراد محقق اصفهانی به محقق نایینی این است که سخن شما مبنی بر این که اگر شرط به حکم برگردد، باعث می شود تشریح تابع تکوین شود، قابل قبول نیست. همین که شارع خود حکم یا شرط یا هر دو را جعل کند برای این که بگوییم مجعول شرعی است و اختیارش به دست شارع است کافی است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> نهایه الدرایه، ج ۲، ص ۲۳۱.

## اشکال چهارم<sup>۱</sup>

اگر شرطیت در مقام جعل نفی شود لازمه اش این است که شرطیت در مقام واقع نیز نفی شود. یعنی کأنه ایشان می گوید: مقام جعل و مقام واقع ملازم هم می باشند. منظور از مقام جعل یعنی همان مقام قانون گذاری و تشریح، بالاخره خداوند عالم یک حیث قانون گذاری و تشریح دارد که بر اساس اعتبار بعضی از امور احکامی را جعل می کند. مقام دیگری نیز در این عالم وجود دارد به نام مقام واقع. یعنی واقعیت با قطع نظر از جعل و اعتبار و قانون گذاری. گاهی عملی در عالم واقع با قطع نظر از جعل شارع یک پیوستگی با چیز دیگر دارد. مثلاً روزه و امساک از لذت ها گاهی برای این است که چیزی به دست شخص نمی آید تا بخورد و بیاشامد، یعنی منشاء این امساک عدم دسترسی به خوراکی ها است؛ ولی گاهی امساک و پرهیز از خوردن و آشامیدن ارادی است، آن هم به خاطر قرب به خداوند. مثلاً کسی می خواهد با این عمل تقرب به خدا پیدا کند. این جا شرط حصول تقرب به خدا بوسیله امساک و صوم همان قربت و بخاطر خدا بودن و معشوق و محبوب بودن است با قطع نظر از این که شارع در مقام قانون گذاری قصد قربت را شرط برای روزه قرار دهد. این یک شرطیت واقعی و حقیقی است، یعنی هر امساک می مطلوب نیست، هر نخوردنی مطلوب نیست؛ بلکه به حسب واقع امساک و نخوردنی مؤثر است که شرط قصد و برای معبود بودن به آن ضمیمه شده باشد، این یک شرطیت واقعی است. گاهی شرطیت شرطیت جعلی است. یعنی خداوند تبارک و تعالی خودش این شرط را برای این عمل قرار داده است. یعنی شرط تأثیرگذاری و شرط مطلوبیت توسط خود شارع در مقام قانون گذاری لحاظ شده است. پس گاهی شرطیت واقعیه است و گاهی جعلیه.

محقق نایینی در واقع قصد دارد شرطیت واقعیه را نفی کند. وقتی می گوید: شروط به حکم بر نمی گردند، یعنی همه شروط به موضوع بر می گردند، یعنی به نظر محقق نایینی بین شرطیت در مقام جعل و شرطیت به حسب واقع ملازمه ای وجود ندارد می تواند در مقام جعل شرط باشد ولی در واقع شرط نباشد. لذا ایشان شروط را به موضوع بر می گرداند. اشکال محقق اصفهانی به محقق نایینی این است که بین این ها ملازمه است. یعنی اگر شرطیت در مقام جعل نفی شد، شرطیت به حسب واقع نیز نفی می شود.

محقق نایینی می فرماید: اگر شرطیت در مقام جعل نفی شد لزوماً شرطیت در مقام واقع نفی نمی شود. زیرا ملازمه ای بین این ها نیست. اما محقق اصفهانی می فرماید: بین این ها ملازمه است، اگر شرطیت در مقام جعل را نفی کردید لازمه اش این است که به حسب واقع و با قطع نظر از جعل شارع نیز شرطیت نفی شود.

خلاصه بحث: اشکال چهارم که محقق اصفهانی نسبت به محقق نایینی ایراد کرده این است که وقتی مولا تکلیفی را با شرطی در نظر می گیرد دو فرض قابل تصویر است:

۱. تکلیف و فعل به نحو مطلق برای او مطلوبیت دارد، چه شرط حاصل شود و چه نشود.

۲. فعل و تکلیف مطلوب شارع می باشد ولی متوقف بر شرط است. کأنه اگر شرط نباشد فعل و تکلیف مطلوبیت ندارد.

شارع می تواند آن چه که در مقام واقع، شرط نیست را در مقام جعل شرط قرار دهد، عکس آن هم ممکن است، یعنی چیزی که شرط واقعی است و به حسب واقع شرط است را در مقام واقع شرط قرار ندهد.

<sup>۱</sup> اصفهانی، محمد حسین، نهاییه الدراییه، ج ۲، ص ۲۳۱.

## اشکال پنجم<sup>۱</sup>

این اشکال به نوعی ارتباطی با اشکال قبلی دارد. یعنی نظیر و مشابه آن می باشد.

این سخن منتقض است به یک نقض. اگر مثلا نماز را که مشروط به طهارت است در نظر بگیریم، طهارت شرط برای نماز است، و این را نیز شارع قرار داده است. مثلا در «صل مع الوضو»؛ نماز مشروط به طهارت شده است. سوال این است که آیا آنچه که جعل شده و مطلوب شارع است نماز با وضو است یا نماز بدون وضو؟ روشن است که در این موارد وقتی نماز با طهارت جعل می شود معنایش این است که آنچه که مطلوب شارع است نماز مع الطهاره است. مشروطیت نماز برای شرطی مثل طهارت مربوط به جعل و حکم است یا غیر آن؟ واقعا کجا می شود مقام و موضع و موقعیتی برای این مطلب تصویر کرد؟ آیا شارع می تواند مقصود و مطلوب خودش را در غیر مقام جعل بیان کند؟ شارع می خواهد نمازها با وضو خوانده شود و آن را شرط نماز قرار داده است؟ این شرط را کجا باید بیان کند؟ شرطیت طهارت برای نماز را چگونه می توانیم به موضوع برگردانیم؟ شرط که قابل برگشت به موضوع نیست؟ زیرا مقصود شارع نماز مشروط است و برای آن راه و موقعیتی جز مقام جعل وجود ندارد. لذا این که می بینیم محقق نایینی تلاش می کند شرط را قید موضوع بداند تمام نیست. البته این اشکال را محقق اصفهانی خیلی طولانی و مفصل مطرح کرده اند. اما آنچه که اجمالا لازم بود بیان شد.

## اشکال ششم<sup>۲</sup>

محقق نایینی گفتند: چون مشهور شرط را واسطه در ثبوت می دانند پس معتقدند با حصول شرط واجب مشروط انقلاب به واجب مطلق پیدا نمی کند. اما ما معتقدیم شروط واسطه در عروض می باشند نه واسطه در ثبوت. ایشان ریشه اختلاف خود و مشهور را همین مطلب قرار دادند. محقق نایینی گفتند: ما که می گوئیم: واجب مشروط با حصول شرط تبدیل به واجب مطلق نمی شود به این دلیل است که شرط را واسطه در عروض می دانیم، اما مشهور که می گویند: واجب مشروط با تحقق شرط تبدیل به واجب مطلق می شود به این دلیل است که شرط را واسطه در ثبوت می دانند. این مطلب را در ضمن یکی از بیان هایی که برای توضیح کلام محقق نایینی گفتیم ذکر کردیم.

کأنه محقق نایینی گمان کرده است، تنها مسیر و راه برای این که واجب مشروط مبدل به واجب مطلق نشود این است که بگوئیم همه شروط به موضوع بر می گردند و واسطه در عروض حکم می باشند نه واسطه در ثبوت حکم، حکم بدون این نیز ثابت است. بله اگر حکم بخواهد بر موضوع عارض شود شرط دارد و آن شرط واسطه در عروض حکم می شود.

محقق نایینی تمام این تلاش ها را به این جهت می کند که ترتب را ممکن کند، تا بگوید: ما یک امر اهم داریم و یک امر مهم؛ امر به اهم یعنی ازاله مطلق است اما امر به مهم یعنی نماز مزاحم با ازاله مشروط است و طلب یک مشروط و یک مطلق اشکالی ندارد و از قبیل طلب الجمع بین الضدین نیست.

برای این که بگوید واجب مشروط تبدیل به واجب مطلق نمی شود چه راهی را پیش گرفت؟ گفتند: شروط همه به موضوع بر می گردند. به عبارت دیگر شروط همه واسطه در عروض می باشند.

<sup>۱</sup> اصفهانی، محمد حسین، نهاییه الدراییه، ج ۲، ص ۲۳۲.

<sup>۲</sup> اصفهانی، محمد حسین نهاییه الدراییه، ج ۲، ص ۲۳۳.

اشکال محقق اصفهانی این است که اتفاقاً اگر شروط را واسطه در ثبوت بدانیم نیز انقلاب پیش نمی آید، بلکه برای این که انقلاب پیش نیاید باید شروط را واسطه در ثبوت بدانیم نه واسطه در عروض.

به نظر ایشان اگر شروط را واسطه در ثبوت بدانیم بهتر است از این که آن‌ها را واسطه در عروض بدانیم. حتی برای همان منظوری که شما دارید، یعنی برای این که جلوی انقلاب را بگیریم و برای این که بگوییم واجب مشروط تبدیل به واجب مطلق نمی‌شود، برای همین منظور نیز اگر شرط را واسطه در ثبوت بدانیم اولی است از این که آن را واسطه در عروض بدانیم.

این حرف درست در مقابل سخن محقق نایینی است، زیرا ایشان می‌گوید: از این که انقلاب نشود باید بگوییم شرط واسطه در عروض است، مرحوم اصفهانی می‌گوید: برای این که انقلاب نشود باید بگوییم شرط واسطه در ثبوت است. معنای واسطه در ثبوت چیست؟ مثلاً «مجی زید» به عنوان شرط، واسطه در ثبوت حکم وجوب اکرام است «ان جائک زید فاکرمه». یعنی شرط علت ثبوت حکم است، علت وجوب اکرام، مجی زید است، چه زمانی و به چه دلیل اکرام زید واجب می‌شود؟ به دلیل مجی او، یعنی شرط در واقع علت برای ثبوت اکرام برای زید می‌شود. پس چون علت برای ثبوت حکم دارد اسم آن را واسطه در ثبوت می‌گذارند. وقتی می‌گویند چیزی واسطه در ثبوت است یعنی علت آن است. معنای واسطه در ثبوت یعنی چیزی واسطه می‌شود تا چیزی محقق شود، وساطت در ثبوت یک شیء عبارت اخرای علیت است.

پس شرط واسطه در ثبوت حکم برای موضوع می‌شود. در مثالی که بیان شد شرط یعنی «مجی زید» علت برای ثبوت حکم وجوب اکرام برای زید می‌شود. حال اگر این موضوع محقق شد، مثلاً مجی زید محقق شد، آیا با «مجی زید» موضوعیت موضوع از بین می‌رود؟ موضوعیت موضوع سر جایش است «مجی زید» تحقق پیدا کرده و این موضوعیت دارد و سر جایش باقی است. می‌آییم سراغ حکم؛ می‌گوییم اگر چیزی علت ثبوت حکم شد آیا با فعلیت علت، علت منتفی می‌شود؟ قطعاً این گونه نیست. اگر علتی تحقق پیدا کرد علت آن از بین می‌رود؟ اگر فرض کنید آتشی پدید آمد و چیزی را سوزاند می‌توانیم بگوییم با فعلیت این علت آن از بین می‌رود؟ مثل این که بگوییم آتش می‌سوزاند به شرط این که پارچه خیس نباشد. حال اگر این پارچه خشک بود و باعث شد آتش آن را بسوزاند، آیا با فعلیت آن علت از بین می‌رود یا علت سر جایش می‌باشد؟

پس وقتی علت از بین نرفت و علت به قوت خودش باقی بود. معنایش این است که کماکان واسطه در ثبوت است نه عروض. محقق اصفهانی به محقق نایینی می‌فرماید: شما برای این که مبتلاً به انقلاب نشوید، برای این که مبتلاً نشوید به این گفته که واجب مشروط تبدیل به واجب مطلق می‌شود، همه شروط را به موضوع برگردانید و گفتید: شروط واسطه در عروض می‌باشند، ما نیز که شروط را به موضوع بر نمی‌گردانیم و می‌گوییم: برخی از شروط به حکم بر می‌گردد و شرط را واسطه در ثبوت حکم به معنای علت حکم می‌دانیم نیز می‌گوییم: واجب مشروط بعد از تحقق شرطش مبدل به واجب مطلق نمی‌شود و انقلابی بوجود نمی‌آید. اتفاقاً اولی این است که بگوییم شرط واسطه در ثبوت است و در عین حال انقلاب محقق نمی‌شود.

«والحمد لله رب العالمین»